

مولانا عبدالرحمن جامی، مردمدار فروتن

نویسنده: پوهنمل خلیل احمد جامی

چکیده

جامی، سرفراز آستانه نشین،

این تصویر پارادوکس، در زنده گی فکری و سلوکی مولانا جامی واقعاً مصداق یافته است. قرن نهم هجری قمری است، جامی را مینگریم که از یک سوی در اوج مکانت و قدرت عملی و شهرت علمی قرار دارد؛ سلاطین و امرا در حضورش کمر خم کرده و ارادت میورزند، با نامه و اشاره یی تقاضایش، هرکجا که باشد بر آورده میشود، بزرگترین معضلات اجتماعی را با حرف و میانجیگری یی حل و فصل میکند، شهرت و صیتش جهان گیر و خلاصه صدر نشین هر مجلس است؛ از سوی دیگر، با همین مولانای پرکش و فش، آن گاه که ناشناسی مقابل میشود، او را نمیشناسد و گمان میدارد که از خدمه و نوکران آستانه اوست و وقتی هم که غرق در حیرت با او معرفت حاصل میکند، از تواضع و انکسار و فروتنی و بی مدعایی اش، بیش از بیش غرق در حیرت شده و با خود می اندیشد چگونه زمینی بدین بلندی، که از آن انتظاری به جز رویش گیاهان تبختر و تفاخر و خود نمایی و تکبر نمیتوان داشت، غرق در آب زنده گی است و درختی چنین پرثمر در آن قد کشیده است؟

در حیات فکری و عملی مولانا از این دست نکات شگفتی زا، فراوان است، میسزد که به گوشه گکی، بنگریم و برای انسانی زیستن مان، از آن مایه ها برگیریم.

واژه گان کلیدی: استغنا، مناعت طبع، تواضع، آزاد گی، ریا، سمعه، طریقت

۱. مقدمه

سر فرازی، یعنی آزاده گی، شجاعت، مناعت طبع، یک رویی، غش ناپذیری، صراحت، ذلت ناپذیری و... سرفراز کسی است که اسیر دامی نمیشود، مصلحتی به تحقیرش نمیکشد و به سازش و تسلیم وادارش نمیکند و آستانه نشینی، اما تواضع و دأبی است برای ابراز بنده گی، بنده گی یی از سر شناخت و معرفتی عمیق از خود و خدای خویشتن که با جلال است و متکبر و فقط بایسته اوست که چنان باشد.

انسان را چه به این که تبختر و تفاخر، پیشه سازد، تکبر ورزد و جسارت بدان جا رساند که در برابر خالق و خلق ندای انا ربکم الاعلیٰ سردهد! مگر او همان ضعیف موجودی نیست که در مقابل مصیبت و یا وحشتی، قالب تهی کرده و بالفور به آستانه بنده گی کسی و یا چیزی ذلیلانه جلوس میکند؟ و سرفرازان حق شناس را، اما، قاعده بر آن است که در هر حال، بر یک منوال در جریان اند، مسیر آنان که از آستانه شریف بنده گی ذولجلال و الاکرام آغاز شده است، تا رسیدن به جایگاه رفیع و متعالی «مقعد صدق عند ملیک مقتدر» همچنان در حال طی شدن است و آنان که در کار این سفر اند، به چیز دیگری جز رسیدن بدان مقصد عالی همت نمیگمارند.

باری، حیات این طایفه، که جامی نیز یکی از آنان است، برجستگیهای اعجاب انگیز بسیار دارد، از جمله آن که در عین خاکساری، پادشاه هانند و در عین پادشاهی خاکساران. به جاست اگر این بخش از حیات مولانا جامی را به دیده آریم و از وی بیاموزیم. شاید محیط تاریک ما از این روشنی یی که بر میگیریم، به حدی مستفید شود که به وسیله آن بتوان ره از چه باز شناخت.

۲. جامی سرفراز

از مطالعه احوال مولانا عبدالرحمن جامی، این عالم دینی، شاعر والا مقام، صوفی و عارف نامی قرن نهم هجری مشخص میشود که آزاده گی و سر برافراشته گی، یکی از مهمترین خصوصیات خلقی وی بوده است؛ طوری که در طول حیات خویش به لحاظ وابستگیهای شخصی و مادی، نزد کسی خود را زبون و ذلیل نکرده و به هیچ آستانی برای درخواست امری از امور دنیا گردن خم نکرده است.

دکتر علی اصغر حکمت در کتاب جامی در این بابت نکاتی زیبا درج کرده است:

از صفات پسندیده یی که استاد جام به آن متحلی بوده است، همانا استغناء و عزت نفس و اجتناب از طمع و حاجت مندی به ابناء نوع است و این معنی، هم از آن چه دیگران در شرح احوال او ثبت کرده اند و هم از گفتار و اشعار خود او به خوبی برمیآید؛ اما آن چه تذکره نویسان در این باب قید کرده اند از همه بهتر کلام علی بن حسین کاشفی است که در رشحات مینویسد:

روزی در اوائل حال، خدمت [جناب] مولانا شیخ حسین مولانا داؤود و مولانا معین که اصحاب المشارکین فی البحت بوده اند اتفاق کرده به جهت تحصیل وظیفه [مقرری] به در خانه بعضی از امرای بزرگ شاه رخ می رفته اند؛

آستین ایشان [جامی] را نیز گرفته کشان کشان برده اند و به درِ خانه امیر، زمانی انتظار کشیده اند. بعد از ملاقات چون بیرون آمده اند ایشان فرموده اند که: موافقت و اتفاق من همین بود دیگر این صورت از من امکان ندارد! و بعد از آن دیگر هرگز به درِ خانه هیچکس از اهل جاه و ارباب دنیا بازگشت و تردد نکردند و همیشه در زاویه فقر و فاقه پای همت در دامن صبر و قناعت کشیدند تا مضمون سخن شیخ نظامی - قدس سره - در حق ایشان به ظهور آمد که :

چون به عهد جوانی از بر تو به درِ کس نرفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی من نمی خواستم تو می دادی

... و اما آن چه که در ضمن کلمات و سخنان او در این باب دیده می شود به یکی دو قطعه که از آن کمال شرافت نفس و منتهای عزت طبع استاد مشهود است اکتفا میشود. درخرد نامه اسکندری گفته است:

طلب را نمی گویم انکار کن طلب کن و لیکن به هنجار کن
به مردارجویی چو کرگس مباحش گرفتار هر ناکس و کس مباحش
پی لقمه چون سگ تملق-مکن به فتراک دو نان تعلق مکن

رهان گردن از بار غل طمع فشان دامن از خار ذل طمع (۹۳/۶ - ۹۶)

شکوه آزاده گی و مناعت طبع جامی، از خلال این ابیات معروف وی برجسته تر میشود:

به دندان رخنه در فولاد کردن به ناخن راه در خارا بریدن
فرو رفتن به آتش دان نگون سار به پلک دیده آتش پاره چیدن
به فرق سر نهادن سد شتر بار ز مشرق جانب مغرب دویدن

بسی بر جامی آسانتر نماید ز بار منت دونان کشیدن (۲/۸۴۶ ج ۱)

از اثر همین آزاده گی و سرفرازی است که دنیا و مظاهر آن، نزد جامی، بی مقدار جلوه میکنند، غافلش نمیسازد و هرگز دیو حرص و آز و طمع بر خرد والای انسانیش غالب نیامده است :

مغرور مشو به مال چون بی خبران زیرا که بود مال چو ابرگذران
ابرگذران اگر چه گوهـر بار خاطر نهد مرد خردمند بر آن (۴۱/۴)

نمونه های بسیار میتوان برای سر برافراشتگیهای مولانا جامی در مجالهای مختلف زنده گی ایشان ارائه کرد که هر یک در جای خود نشان از روح آزاد و برازنده گی ذاتی و شخصیتی او دارند. از بُعد شخصی حیات جامی که عبور کنیم، او را مینگریم که در برابر نامقبولیهای زمان و ناهنجاریهای اجتماعی دوران خود نیز موافقی سرفرازانه اتخاذ میکند، نا به سامانی پی را که میبیند در برابرش بی اعتنا و بی عمل نمی ایستد و هیچ مصلحتی، روی واکنش شجاعانه و یا قضاوت حق جویانه او تأثیر نمیگذارد و دقیقاً اقدام به همان کاری میکند که می اندیشد مناسب آن حال و مقام است.

ذکر چند نمونه برای این ادعا کفایت خواهد کرد:

۱-۲. ضدیت با دکانداران طریقت

میدانیم که بُعدی از حیات مولانا جامی را تصوف تشکیل میدهد. از نظر او تصوف روشی برای تهذیب، تربیت و طهارت نفس است و در آن مظاهر نفس پرستی و تظاهر، ریا و تعلقات بی جا، مجالی برای طرح نمی توانند داشته باشند:

از دلق و عصا صدق و صفایی نرسد وز سبحه به جز بوی ریایی نرسد
هر دم به کجا رسد مگو سلسله ات کز سلسله هیچ کس به جایی نرسد (۵/ ۲۸)

مولانا وقتی مینگرد که عده یی از تصوف، دکان بر ساخته و قصد رسیدن به نان و نوا دارند، بر آنان می شورد و به افشای چهره های شان اقدام می کند. جامی را مینگریم که در چنین حال، بی پروا به آن که این مدعیان تصوف، کیستند و یا چیستند، زبان آتشین خویش، بر ضد شان به کار میگیرد و بی باکانه، سخت ترین واژه گان را چون تازیانه بر آنان فرود آورده و مردم را از شر آنان بر حذر میدارد:

حذر از صوفیان شهر و دیار همه نامردمند و مردم خوار
هر چه دادی به دستشان خوردند هر چه آمد ز دستشان کردند
کار شان غیر خواب و خوردن نه هیچشان فکر روز مردن نه
ذکر شان صرف بهر سفره و آش فکرشان صرف در وجوه معاش
هر یکی کرده منزلی دیگر نام آن خانقاه یا لنگر
...این نه صوفی گری و آزادی است بلکه کیدی گری و قوادی است (۳/ ۱۲۶-۱۲۹)

در جای دیگر، آن عده صوفی نمایان جاهلی را که برای فریب خلق الله، بساط شیخی گسترده و با تظاهر، اعمالی را ارتکاب میورزند چنین معرفی میکند:

می زند شیخ ما ز شور و شغب صیحه صبحگاه و هی هی شب
حزبِ اوراد صبح می خواند خویش را حزب حق همی داند
سر پر از کبر و دل پر از اعجاب روی در خلق و پشت بر محراب
صف زده گردش از خران گله ای در فکنده به شهر و لوله ای
چیست این؟ شیخ ذکر می گوید لوٹ غفلت به ذکر میشوید
...خنکی چند کرده خود را گرم نه ز خالق نه از خلائق شرم
...سخن از کشف راند وز الهام فرق گوید میان حال و مقام
او ز تحقیق دم زند اما رسم تقلید سازدش رسوا (۲۲/ ۳-۲۳)

مولانا جامی، در مسیر مبارزه خود با دغل بازی و غلط منشی، نه تنها با صوفی نمایان جاهل بل با عالم نمایان استفاده جویی که از عمل پاکیزه و اخلاص به دور اند نیز سر منازعه و مخالفت شدید دارد و با واژه گانی تند به سراغ آنان می رود:

خدمت مولوی چه صبح و چه شام دارد اندر کتابخانه مقام

متعلق دلش به هر ورقی	در خیالش ز هر ورق سبقی
نه شبش را فروغی از مصباح	نه دلش را گشادی از مفتاح
نه به جانفش طوابع انوار	تاقتش از مطالع اسرار
کرده کشف بر دلش مستور	نورکشف و شهود و ذوق حضور
از مقاصد ندیده کسب نجات	بی خبر از مواقف عرصات
...از مجلد ندیده غیر از پوست	پی نبرده به مغزها که در اوست
پوست آمد نصیب اهل حجاب	مغزها بهره اولوالالباب
مرد دانا زخوان چو میوه خورد	افکند پوست تا بهیمه چرد
وان که باشد بهیمه سیرت و خوی	پوست چپند همی ز برزن و کوی (۱/ ۸۹ - ۹۰)

و چنین با آن عده از کسان که ادعای نماینده گی از دین دارند؛ اما، با روح دین و مقاصد والایش نا آشنا و بیگانه اند، مصالح کلان جامعه را درک نمیکنند و دایم به امور کوچک و ظواهر آشکار مصروف و از عمق قضایا بی خبر اند، مخالفت مینمایند.

۲-۲. مبارزه با سودجویی، شهرت طلبی و سست عنصری

جامعه انسانی از مردمی با علایق، طبایع و خصوصیات مختلف تشکیل میشود. در ساختار جامعه کسانی داخل اند که دایم به فکر استفاده از وضعیت موجود، برای حصول مقاصد نابه حق خود میباشند. ایستاده گی در برابر چنین مردم کار هرکس نیست؛ از آن جا که اینان در جامعه رسوخی دارند و به وسیله امکاناتی که فراهم کرده اند میتوانند به مردم سود و زیان برسانند، معمولاً کسی به خود جرأت نمیدهد، در برابر آنان بایستد و وقتی کاری نابهنجار انجام میدهند ایشان را تنبیه و یا نصیحت کند؛ اما مولانا جامی کسی نیست که در برابر چنین کسان قامت نیفزاد و در مقابل اعمال شان مهر سکوت بر لب زند و بگذارد مصالح کلان مردم، زیر تاخت و تاز ناروای آنان لگدمال و بی اعتبار شود. او تمام قد در این میدان می ایستد و بی پروا به قدرت و شهرت سودجویان و شهرت طلبان، با آنان مخالفت میکند و اعلان جنگ میدهد.

یکی از وزیران تیموری به نام نظام الملک خوافی شجره نامه برایش ساخته بود که نسبت او را به خاندان پیامبر، صلی الله علیه وسلم، میرسانید. مولانا جامی از این بابت اطمینان نداشت و فکر میکرد که او برای استفاده جویی چنین کاری کرده است. این وزیر شجره نامه اش را توسط تمام بزرگان هرات مورد تأیید قرار داده بود و وقتی آن را به نزد مولانا جامی آورد تا ایشان نیز آن را تأیید و امضا کند، مولانا از آن احتراز کرد. وقتی وزیر مذکور علت را از وی جویا شد ابیات زیر را برایش نوشت:

آن را که بود نور نبی در بشره حاجت نبود به طول و عرض شجره

وان را که ز رخ نتابد این نور سره شجره ندهد به غیر لعنت ثمره (۸/ ۱۱۰)

دفاع جانانه مولانا جامی از اجرای شریعت نبوی، در برابر آن عده از حاکمان تیموری که خود

را با افتخار از سلاله چنگیز دانسته و قصد داشتند توره چنگیزی را نیز به عنوان قانون بالای جامعه اسلامی تحمیل نمایند، بسیار ستودنی است و مخصوصاً ایستاده گی وی در برابر آن عده‌یی از قضات و عالم‌نمایان چاپلوس و درباریی که چنین مبرری در اختیار آن سلاطین قرار داده بودند، بس جالب توجه مینماید:

خدمت مولوی عفاہ اللہ	نیست گویی ز سیر شرع آگاه
کرده در کوی و برزن و بازار	شرع و دین را بهانۀ آزار
کار باطل کند به صورت حق	برد از شرع مصطفی رونق
می‌کند پایۀ شریعت پست	تادهد وایۀ طبیعت دست
میر بازار و شحنه شهر است	شرع از او و شرع بی بهرست
شرع را تیره ساخت از توره	قند را شیرہ ریخت از شوره
کرد اسلام را وقایہ کفر	شد زسعیش بلند کفر
ساخت یکسان ز نفس شور انگیز	دین حق را به توره چنگیز (۱/ ۱۴۴)

اعتراضی چنین تند از مقام حکومتی‌یی که میر بازار و شحنه شهر به حساب می‌آید و دارای صلاحیتهای بی حد و حصر میباشد و سلاطین و امرای وقت، نیز از وی حمایت و جانبداری میکنند، کاری جسورانه و غیرتمندانه است که از هر کس بر نمی‌آید! و این جامی است که حتی پا از این دایره نیز فراتر گذاشته و سلطان حسن بایقرا را، که به توصیه مولانا جامی، توره چنگیزی را از میدان رقابت با اسلام به در کرده است، چنین نرم، اما کوبنده و معنی دارد مورد تمجید قرار میدهد:

ساخت حکم شریعت و دین را	طوق گردن همه سلاطین را
کرد صافی به لطف عینف‌آمیز	عالم از دود دودۀ چنگیز (۳/ ۱۶۰)

۳. تواضع و خاکساری مولانا جامی

اگر کسی از احوال مولانا جامی باخبر نباشد، شاید با خود بیندیشد که وی با توجه به مقام و جایگاه بلندی که به لحاظ سیاسی و علمی و اجتماعی کمایی کرده بود، صاحب چه جلال و جبروت و تکبر ظاهری بوده باشد و چه میزان دسترسی به حضور و آستانش، برای مردم دشوار و مشکل بوده است؛ ولی برعکس این تصور غلط، این همه سرفرازی و عزتمندی، هیچگاه، مولانا را به غرور نکشانید و او را از جاده تعادل و حد بنده گی حق دور نساخت. او بسیار متواضعانه مسیر حیات را پیموده و فقیرانه بر دنیای پیرامون خود اثر گذاشت.

مولانا جامی در عین حالی که در صف بزرگان و صاحبان جاه و جلال دنیایی قرار داشت و به لحاظ علمی و معنوی نیز پایگاهی ستبرین را نماینده گی میکرد «نیاز با حق سبحانه و تواضع با خلق از لوازم فطرت و عوارض خلقت حضرت ایشان علیه الرحمہ والرضوان بود، به باطن با حق سبحانه تعالی در نهایت مرتبه نیاز و افتقار و به ظاهر با خلق در غایت درجۀ تواضع و انکسار (۲۱/ ۷)».

نمونه یی از رفتار عملی مولانا را شاگردش عبدالغفور لاری چنین به تصویر میکشد:

«اکثراوقات بر روی خاک می نشستند و غالباً قبای آستین گشاده می پوشیدند، گاهی که قبا به دوش مبارک ایشان می بود برداشته به زیر پای می انداختند، می فرمودند: که هم پلاس است و هم لباس» (۷/۱۹) .

واقعه ذیل کیفیت زنده گی خاشعانه مولانا را برای ما بهتر به نمایش می گذارد:

«اما قاضی زاده، هرگز به هری نیامده بود، حضرت مولوی را آن چنان تصور کرده که جامه های نفیس به تکلف مثل صوف و سقرلات و کتان و امثال آن می پوشیده باشند؛ چنان که طریقه اکابر و اعالی است و دستار معقد در غایت بزرگی بر سر نهاده باشند؛ همچنان که قاعده موالی است .

و مخدومی جامی، در تابستان و زمستان قبای پرپنبه می پوشیدند و فوطه حمای بر میان بسته و سرهای فوطه آویزان و طاقه خواجه عبیدی بر سر و دستاری در کمال خردی به گرد وی پیچیده و عصای جودانه که یک وجب از سرگذشته، بردست.

قاضی زاده در خانه مخدومی [جامی] آمد در وقتی که هیچکس نبود، در دالان بر سر صفا نشسته، پایها آویزان که حضرت مولوی از خانه بیرون آمدند.

قاضی زاده ... خیال کرده که این یکی از ملازمان کمین مولوی است، برنخاسته و تعظیم نکرده، پرسیده که: بیرار! حضرت ملا در خانه هستند؟ مولوی فرمودند که: تا این زمان در خانه بودند و تبسمی کردند.

قاضی زاده گفت: سبحان الله! در ملازمت این نوع آدم ها چگونه مردم می باشند که جواب نادر برابر می گویند و بی تقریب می خندند. بعد از لحظه یی قاضی زاده گفت: ای مبهوت! چه شود که روی به مخدومی عرضه داری که پسر قاضی سیستان آمده، داعیه ملازمت دارد. حضرت مولوی خندان شدند. قاضی زاده در اعراض شده گفت: بارک الله! این خنده شما چه نازیبنده است!

اتفاقاً در این حال اکابر و اعالی خراسان به ملازمت حضرت مخدومی آمدند. چون از سرکوچه پیداشدند، همه از اسپان خود پیاده شده، دستها در پیش گرفته، متوجه عتبه علیه شدند. دیدند که شخصی نشسته و پایهای خود آویخته و حضرت مولانا ایستاده، تکیه بر عصا دارند؛ اما قاضی زاده چون دید که اکابر به این تعظیم می آیند، گفت: سبحان الله! مولانا جامی! چه دستگاهی و چه عظمت و جاهی! که از برای کمینه ملازم درگاهش این مقدار در تعظیم مبالغه می کنند!

القصة، به مهمان خانه درآمدند و دأب حضرت مولوی جامی آن بود که در مجالس در صف نعال می نشستند. قاضی زاده در پهلوی امیر عطاء الله مدرس اقتاده بود، آهسته گفت که: حضرت مولوی را کسی خبر نکرده که مخادیم آمدند؟ امیر عطاء الله گفت: شما مگر از این شهر نیستید؟ حضرت مولوی همان اندکه در کفشگاه نشسته! قاضی زاده گفت: مخدوم! شما ظرافت می کنید یا راست می گویند؟ حضرت مولوی چون به تکلم در آمدند قاضی زاده از جای برجست و بیرون دوید! حضرت مخدومی [جامی] فرمودند: زینهار مگذارید!

از پیش دویدند، او را گرفته آوردند. او زاری می کرد که: الغریب کالاعمی! خدا را معذور دارید و از من درگذرید! و او را گمان آن که جهت بی ادبیا که کرده او را ادب بلیغ خواهند کرد. چون او را آوردند مولوی تعظیم و تکریم نموده گفتند که: ما در عمر خود از اختلاط هیچ کسی این مقدار محظوظ نشده بودیم که از دیدار شما شدیم» (۴۷۴/۹-۴۷۶).

عبدالغفور لاری در باره تواضع مولانا می نویسد: «هر کس به ملازمت حضرت ایشان می آمد، خواه ضعیف و خواه شریف، با وی می نشستند و توقف می نمودند تا اول وی برخیزد، چنانچه بلاخره مداومت بر این معنی، مؤدی به بعضی امراض شد و سعی می داشتند که در مجلس فرودتر نشینند و تا میسر شدی بر آستان می نشستند و با فرودترین مردم در طعام خوردن شریک می گشتند. در خوردنیا به غایت بی تکلف بودند و به طعام های بی تکلف بیشتر میل می داشتند» (۱۹/۷ - ۲۰).

در پیوند با موضوع تواضع و بی تکلفی مولانا جامی و ظرفیت بالای این مرد شخیص، گفتنی های بسیار دیگر نیز میتوان افزود.

میدانیم که در جامعه، مردمی زنده گی می کنند با خصلت ها و رسوماتی عجیب. انسان ها معمولاً بدین رسومات در حالی که ناروا و نا به جا و دست و پاگیر نیز هستند، تعلق خاطر زیاد نشان میدهند و هرگز خویشتن از آن گسسته نمیتوانند. مردمی را مینگریم که بر سر هیچ و پوچ، به منظور خودنمایی و ابراز بزرگی، از کول و دوش همدیگر بالا میروند، با هم گلاویز میشوند، تا رسم زمانه به جای شود و آنان از قافله پس نمانده باشند؛ اما مولانا جامی برای درهم شکستن چنین تابوها و رسم و رواج های نا به جای مزاحم، متواضعانه جلو میرود و هیچ هراسی به خود راه نمیدهد و آن چه را که غلط می پندارد در برابر آن می ایستد و کسانی را که از این بابت هم خود و هم دیگران را به زحمت و حرج مواجه میکنند هم با عمل و هم با اندیشه، به باد انتقاد و تمسخر میگیرد، تا شاید بتواند این رسوم غلط را با عادت پیسنده جایگزین سازد. عبدالواسع باخرزی در این باره مینویسد:

«طریقه مستمر و قاعده معتاد ارباب عمایم که به حسب عرف و عادت از مثل سادات و علما و مشایخ تواند بود در هر زمان بر این وجه می باشد که در تلاش مسابقت و صدر نشینی مبالغه از حد می گذرانند پیوسته به کلمات فر و کر متوسل و تمسک بسته به همگی دل و جان به وحشت و خشونت می رسانند. چنان که آن حضرت [جامی] در زمان دولت سلطان سعید که ارتکاب آن کار به درجه طغیان رسید، صورت واقعه را بدین عبارت در سلک نظم کشید که:

ای خواجه عقل بین که بزرگان شهر ما برخویشتن فضای جهان تنگ می کنند

گر فی المثل به مجلس صدر آورند روی هریک به صدر مجلسش آهنگ می کنند

بهر گزی زمین که بود ملک دیگری تیغ زبان کشیده به هم جنگ می کنند (۲۴۵-۲۴۷)

از مطالعه احوال و خصوصیات شخصی مولانا جامی دانسته می شود که وی بر حسب عادت، همیشه در خانه خود، در آستانه درب ورودی مهمان خانه، می نشست و از مهمانهای خود پذیرایی

میکرد؛ به همین ترتیب وقتی به مجلسی هم دعوت میشد، بر خلاف رسم زمانه که همه بالا نشینی را دوست میداشتند، همان جا در پایین ترین قسمت مجلس، هر جایی که خالی می یافت، مینشست.

در چنین حالت، بزرگان، یا از بالای مجلس فرود آمده در کنار او مینشستند، که به این ترتیب صدر مجلس ذیل و ذیل آن صدر میشد و یا هم سلطان به نزد وی آمده دستش را میگرفت و در کنار خود در صدر مجلس جای میداد؛ اما هر دوی این حالت و این همه تکریم بزرگان نسبت به مولانا جامی، از نظر او هیچ ارزشی نداشت و اساساً صدر و ذیل مجلس در نظر همتش یکسان جلوه میکرد و میبینیم که احساس قلبی خود را در این باره چنین ابراز کرده است:

« اعالی و اسافل درجات مجالس در نظر همت ما یکسان است، اما در خلال آن احوال که پادشاه فرمانروا گریبان سرانجامی گرفته بدان طرف می کشد، در صدد منع و امتناع آمدن خلاف طور انسان است» (۲۴۵/۱ - ۲۴۶).

به این ترتیب مولانا جامی، در برابر یکی از قاعده های معتاد زمان با فکر و عمل ایستاده گی میکند و با سلاح تواضع و فروتنی خویش، هم بی ارزشی آن را به اثبات میرساند و هم به بی مایه گی کسانی که آن را عادت خود ساخته اند حمله ور میشود و روش زیبا زیستن را با پرهیز از تکلفات و رسم و رواج های ناپسند به مردم تعلیم میدهد.

۴. نتیجه گیری

تکبر و خود بزرگ بینی، یکی از رذایل درشت اخلاقی و مشکلات بزرگ جامعه انسانی است که موجب دوری و احساس انزجار و نفرت انسانها از یک دیگر می شود، و تواضع و فروتنی یکی از محاسن ستبرینی است که انس و الفت و محبت میان انسانها به وجود آورده و قدر و جایگاه انسان را نزد خالق و مخلوق افزایش میدهد؛ اما بر مبنای قواعد و اصول نظام تربیتی اسلام، تکبر به معنی خود برکشی در مقابل متکبرانی که خویشان را، از دیگران بالاتر و بزرگتر میپندارند و قصد اعمال افکار و سلايق خویش بالای دیگران دارند، امری مطلوب و پسندیده است و تواضع در مقابل چنین کسان نامقبول و مردود دانسته میشود.

نگاه به زنده گی مولانا عبدالرحمن جامی، ما را به این نتیجه میرساند که وی، بر مبنای همین قاعده، زنده گی خویش را عیار کرده است؛ بدین معنا که هر جا در مقابل نمادهای تکبر و فساد و بی عدالتی قرار گرفته است؛ چون کوه استوار، بزرگ و تزلزل ناپذیر، جلوه میکند و جایی که خویش را با مظاهر عادی حیات همراه و مواجه مینگرد؛ چنان تواضعی پیشه میکند که حتی در نظر متواضعان این دوران نیز غیر عادی و غیر ضروری به دید می آید. چنان که ملاحظه نمودیم، دقیقاً ساختار نظام فکری و کارکردی مولانا جامی در این زمینه، بر مبنای تعادل و وسطیت کامل سازمان یافته است و این حالت، به لحاظ ارزشی و تربیتی، بسیار با اهمیت بوده و میتواند برای همگان قابل پیروی و متابعت باشد.

منابع

۱. باخرزی. عبدالواسع نظامی. (۱۳۷۱). **مقامات جامی**. تصحیح نجیب مایل هروی. تهران: نشر نی.
۲. جامی. عبدالرحمن. (۱۳۷۸). **دیوان جامی**. تصحیح اعلاخان افصح زاد. تهران: نشر مرکز مطالعات ایرانی، دفتر نشر میراث مکتوب، آیینۀ میراث.
۳. _____ (زمستان ۱۳۶۸). **مثنوی هفت اورنگ**. تصحیح و مقدمۀ آقای مرتضی مدرس گیلانی. تهران: نشر: سعدی. چاپخانه مهارت.
۴. _____ (۱۳۷۹). **بهارستان و رسائل جامی**. تصحیح اعلاخان افصح زاد، محمد جان عمر اف و ابوبکر ظهورالدین. تهران: ناشر میراث مکتوب با همکاری مرکز مطالعات ایرانی.
۵. _____ (۱۳۶۸). **بهارستان مولانا عبدالرحمن جامی**. تصحیح اسماعیل حاکمی.
۶. حکمت. علی اصغر. (۱۳۸۶). **جامی**. تهران: چاپ سوم. چاپخانه حیدری.
۷. لاری. رضی الدین عبدالغفور. (۱۳۴۳). **تکملۀ حواشی نفحات الانس**. کابل: ناشر انجمن جامی، ریاست تنویر افکار وزارت مطبوعات.
۸. مایل هروی. نجیب. (۱۳۷۷). **شیخ عبدالرحمن جامی**. تهران: طرح نو.
۹. واصفی. زین الدین محمود. (۱۳۴۹). **بدایع الوقایع**. تصحیح الکساندر بلدروف. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. چاپخانه زر.